

بررسی نقش فرد محوری در حقوق بین الملل وتأثیر آن بر حقوق بشر

سجاد فرهنگ^۱

تاریخ دریافت: ۹۸/۶/۳۱

مهران صمدی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۸/۷/۲۰

چکیده

بزرگترین فجایع انسانی در طول و پس از جنگ جهانی دوم و در حضور سازمانهای بین المللی مهم و نهادهای حقوق بشری در زمانی رخ داد که حقوق بین الملل شکل منسجم تری نسبت به قبل داشت. نهادهای حقوقی بین المللی مانند دیوان بین المللی دادگستری و شورای حقوق بشر نیز در تصمیم گیری در عرصه بین المللی فعال بودند. با وجود این، حقوق فردی بسیاری از مردم در نقاط مختلف جهان توسط سیاست ها و اهداف دولت ها و بازیگران بین المللی در زمان های مختلف نقض شده است. با این حال، سازمانهای فوق الذکر به رهبری سازمان ملل متحد نتوانستند از این حوادث خونین و غیر انسانی جلوگیری کنند. مطالعه حاضر به دنبال پاسخ به این سوال است که علت اصلی این ناتوانی چیست و چگونه می توان از نقض حقوق بشر فردی در پرتو قوانین بین المللی جلوگیری کرد و به ارتقای حقوق بشر کمک کرد؟ فرضیه مقاله، که به صورت توصیفی-تحلیلی مورد مطالعه قرار گرفته است، این است که تنها راه حل تغییر دیدگاه جامعه بین المللی نسبت به مخاطبان حقوق بین الملل از دولت محور به شخص محور و تقویت قدرت اجرایی و قهری نهادهای حقوق بشری برای ایجاد تعادل است. منافع ملی، دولتها و حقوق فردی بشر. مشخص شد که سازمان ملل متحد به عنوان مهمترین مرجع حقوق بین الملل دارای کاستی های ساختاری است که می توان با حل بسیاری از بحران های جهانی مانند بحران حقوق بشر، چه در داخل و چه در خارج، آنها را برطرف کرد.

کلمات کلیدی: حقوق بین الملل، حقوق بشر، فردمحوری.

^۱ دانشجوی دکتری مدیریت رسانه دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران، ایران farhangsajjad@yahoo.com

^۲ استاد ارتباطات، دانشگاه آزاد تبریز (نویسنده مسئول) mehransamadi22iran@gmail.com

دولت نهادی تاسیسی و حاصل قرارداد اجتماعی مردم یک سرزمین مشخص می باشد . از مولفه های مهم تشکیل دهنده دولت ، سرزمین و جمعیت و از مهمترین ویژگیهای آن حاکمیت و محدودیت است . حاکمیت دولت به معنای استیلا یا بر تمام افراد و گروههای اجتماعی و کلیه نهاد های داخلی کشور است . اما این حاکمیت بلامنازع دولت در داخل کشور و حق استقلال و عدم دخالت دولت های دیگر در امور مربوط به آن به معنای خودسری و مطلق گرایی دولت نیست . در عین حالیکه اقتدار دولت می بایست محترم شمرده شود لذا برای جلوگیری از سلطه جویی دولت در بعد خارجی و تمامیت خواهی و استبداد گرایی آن در بعد داخلی ایجاد محدودیت های حقوقی برای حمایت از حقوق و آزادیهای فردی امری ضروری و اجتناب ناپذیر به نظر می رسد.

پس از جنگ جهانی دوم و تاسیس سازمان ملل متحد و بعد از گذشت بیش از هفتاد سال از حیات این سازمان ، به گونه ای بشریت در قالب اعلامیه ها ، معاهدات و میثاق های بین المللی ، توانسته است دولت محوری در حقوق بین الملل را به چالش کشیده تا دیگر دولت ها تنها تابعان حقوق بین الملل به شمار نروند . در مقابل برای جلوگیری از وقوع فجایع بین المللی و جنایات علیه بشریت ، فرد محوری به عنوان ملاک و معیار مشروعیت اهداف ملی و سیاست خارجی هر دولتی برای تامین منافع ملی در نظر گرفته شود و اقدام هر دولتی در عرصه بین الملل با معیار های انسانی و حقوق بشری سنجیده شده و ارزش گذاری گردد . همین تفکر فراگیر موجب گردیده اندیشه های حقوقدانان بزرگی چون ژرژ سل و لئون دوگی تا حدودی عینیت یافته که تنها تابع حقیقی حقوق بین الملل فرد انسانی است . (۱)

جنبش حقوق بشر که پس از جنگ جهانی دوم متولد گردیده است ، زوال چشمگیر حاکمیت و منافع ملی دولت ها را آشکار کرده است . (۲) از اینرو از سال ۱۹۴۵ به بعد ، چگونگی برخورد دولت ها با شهروندان خود حتی در قلمرو سرزمینی دیگر در صلاحیت داخلی دولت ها محسوب نمیگردد و به شکل یک مسئله بین المللی و مربوط به حقوق بین الملل درآمده است . اکنون گفتمان حقوق بشر معاصر ، به عنوان یک تجدید نظر اساسی و قابل ملاحظه از مفهوم حاکمیت قبل از جنگ جهانی دوم قلمداد میگردد . (۳)

به عبارت دیگر حاکمیت مطلق دولت ها اکنون توسط ایدئولوژی حقوق بشر مورد تهدید قرار گرفته و حقوق بین الملل بر خلاف گذشته که دغدغه ایجاد نظم جهانی و تامین حقوق دولتها را در سر داشت ، امروزه در پرتو ظهور جامعه مدنی جهانی و موضوعیت یافتن افراد در

چارچوب نظم حقوقی جدید، به دنبال تحقق عدالت و حمایت از حقوق بشر و آزادیهای فردی انسانهاست. (۱)

این مقاله بر آنست تا پاسخ هایی را برای پرسش هایی از این قبیل فراهم آورد که دولت محوری در حقوق بین الملل چه نتایج و پیامدهایی را میتواند برای جامعه بشری به همراه داشته باشد؟ آیا میتوان فرد محوری را به عنوان گفتمان جایگزین برای دولت محوری در چارچوب حقوق بین الملل قلمداد نمود؟ آیا بین منافع ملی دولت ها و حقوق بشر تعارض وجود دارد و اگر چنین باشد اولویت با کدام است؟ آیا دولت ها می توانند به گونه ای در جهت تامین منافع ملی خویش حرکت نمایند که ناقض حقوق بشر به شمار نیایند؟ و در نهایت آیا فرد محوری در حقوق بین الملل موجب بهبود وضعیت حقوق بشر در جهان گردیده است؟

پاسخ تمام این پرسش ها میتواند جامعه بین المللی را در تعیین رهیافت حقوقی برای تامین منافع ملی کشورها، برقراری نظم جهانی بر مبنای عدالت و صلح و هم چنین جلوگیری از نقض حقوق بشر در داخل و خارج از کشورها و عدم تکرار جنایات تکان دهنده علیه بشریت یاری نماید.

دولت محوری:

دولت محوری در حقوق بین الملل ریشه در مکتب فکری اثبات گرایی (Positivism) یا اثبات گرایی حقوقی (legal positivism) دارد که با تاکید بر شخصیت حقوقی دولت ها، حقوق بین الملل را حقوق بین الدولی دانسته و این بازیگران سیاسی عرصه بین الملل را به عنوان تابعان اصلی حقوق بین الملل قلمداد می نماید. نتیجه این دیدگاه اضمحلال فرد گرایی در عرصه بین الملل و اصالت یافتن دولت با محوریت قدرت است. در این میان حقوق بین الملل در چارچوب قوانینی موضوعه تعریف میگردد که بر اساس تعامل میان منافع ملی دولت ها با توسل به قدرت تدوین گردیده است و تابعان اصلی نیز همین کنشگران بین المللی می باشند. به لحاظ تاریخی همه چیز از وضع طبیعی توماس هابز آغاز میگردد، جائیکه انسانها به واسطه نیازهای اجتماعی در کنار یکدیگر جامعه را میسازند، اما جامعه ای بدون دولت و بدون قانون. نوع نگاه خاص هابز نسبت به طبیعت بشری که آنرا مبتنی بر منفعت جویی و قدرت طلبی می داند موجب میگردد تا او ((وضع طبیعی)) پیش از تشکیل دولت و قانون را به دهشتناک ترین شکل ممکن تفسیر نماید. هابز معتقد است با توجه به محدودیت منابع گوناگون، رقابت برای تامین منافع شکل می گیرد و کشمکش میان انسانها به امری اجتناب ناپذیر بدل میگردد. هابز این

وضعیت ما قبل حکومت قانون را ((وضع طبیعی)) می‌نامد و از آن با عنوان ((جنگ همه علیه همه)) یاد میکند. (۱)

از دیدگاه توماس هابز انسان‌ها برای رهایی از نابسامانی اجتماعی موجود ((وضع طبیعی)) به سمت تاسیس نهاد دولت و اعطای قدرت مافوق همگان به نهاد مذکور حرکت میکنند. دولت که نتیجه این ((قرارداد اجتماعی)) است باید حقوق جامعه مدنی را پاس بدارد و از منفعت جویی خارج از قواعد انسانها که طبیعت بشری است جلوگیری نماید. اما در این میان هابز به نهاد دولت قدرتی مطلق اعطا میکند و تمام حقوق فردی و امکانات اجتماعی را در اختیار این نهاد تاسیسی می‌گذارد تا به صلاحدید خویش امور جامعه را اداره نماید و حتی اگر در این مسیر ناموفق عمل کرد، افراد حق تغییر حکومت، حق اعتراض، حق مجازات، حق تحدید حاکمیت را نداشته و به طور کلی قدرت و عزت افراد جامعه تمام و کمال در حضور حاکم محو و ناپدید میشود. (۲)

بدین سان نظریه هابز اگرچه دولت را حاصل قرارداد اجتماعی دانسته و دارای ماهیتی لیبرالیستی است، اما در عمل دولت‌ها را به سمت و سوی خودکامگی و تمامیت‌خواهی رهنمون ساخته و افراد جامعه را از حقوق فردی و طبیعی خویش محروم می‌سازد. به عبارت دیگر از دیدگاه هابز این دولت است که محتوای حقوق بشر را تعیین و حدود آزادیهای فردی را تبیین میکند و هیچ فرد یا نهاد غیر دولتی حق اعتراض و انتقاد به آن را نخواهد داشت.

در ادامه واقع‌گرایی تاریخی که توماس هابز آن را در قالب دولت مافوق قدرت همگان تبیین نمود، هانس مورگنتا در قرن بیستم در چارچوب واقع‌گرایی مدرن، دولت محوری را در عرصه بین‌الملل مطرح ساخت. از نظر او مهمترین ویژگی سیاست، کاربرد قدرت برای تسلط یافتن بر دیگران است. بر همین اساس او تشکیل نهاد های دموکراتیک بین‌المللی و انجام اقداماتی از قبیل خلع سلاح را برای ایجاد صلح پایدار، امری غیر ممکن و ساده لوحانه تلقی میکند. مورگنتا در کتاب خویش با عنوان ((سیاست میان ملت‌ها)) ضمن تاکید بر تمایل لجام‌گسیخته دولت‌ها برای کسب قدرت و برقراری پایه‌های سیاست خارجی خویش در یکی از چارچوب‌های ((حفظ موازنه قوا))، ((امپریالیسم)) و ((سیاست پرستیژ))، هم‌چنین بر بی‌ثمر بودن حقوق بین‌الملل، حقوق بشر، افکار عمومی، سازمان ملل و سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی اصرار می‌ورزد. با توجه به دیدگاه مورگنتا درباره سرشت سلطه طلب انسان و محوریت قدرت در جوامع بشری، او هرگونه تلاش برای پرهیز از جنگ یا ایجاد صلح پایدار، در خارج از چارچوب نظام دولتها را محکوم نموده و غیرممکن می‌داند.

از متفکران برجسته واقع‌گرایی در عصر معاصر که ادامه‌دهنده مسیر دولت محوری در حقوق بین‌الملل است میتوان به هنری کسینجر اشاره نمود. او در مهمترین کتاب خویش با عنوان ((نظم جهانی، world order)) می‌گوید معاهده صلح و ستفالی نقطه عطفی در تاریخ ملت‌ها

بود، زیرا عناصری که از آن به وجود آمد بسیار ساده ولی تاثیر گذار بود. (۱) او حقوق بین الملل را قوانین موضوعه بر آمده از روابط میان قدرت های جهانی میدانند و بر حفظ موازنه قوا میان این قدرت ها تاکید می ورزد. از نظر او دولت ها به عنوان بازیگران اصلی عرصه بین الملل، نقش تعیین کننده در برقراری نظم جهانی ایفا می کنند و بر همین اساس ماهیت و کارکرد حقوق بین الملل بر اساس نحوه عملکرد نظام جهانی و کنش های متقابل دولت ها نسبت به یکدیگر تعیین می گردد.

تا پیش از جنگ جهانی دوم و تاسیس سازمان ملل متحد، چگونگی برخورد دولت ها با شهروندان خویش و همچنین با شهروندان سایر کشور ها موضوعی داخلی و در صلاحیت انحصاری دولت ها به شمار می رفت. مسئله ای که موجب می گردید برخی از دولت ها به بهانه تامین منافع ملی که گاه قید حیاتی نیز به آن اضافه می کردند، حقوق فردی انسانها را در جوامع خودی و غیر خودی زیر پا گذاشته و به طور کلی در مقام ناقض حقوق بشر عمل نمایند. این پدیده دولت محوری در حقوق بین الملل موجب گردید جنایات بی شماری در جوامع بشری به وقوع بپیوندند که رویدادهای تلخ جنگ جهانی دوم نمونه ای بارز از این جنایات و نقض آشکار حقوق بشر می باشد. (۱)

فجایع حاصل از دولت محوری در جنگ جهانی دوم :

دولت محوری موجب میگردد تا بازیگران سیاسی عرصه بین الملل بدون توجه به حقوق فردی و موازین حقوق بشری تنها به دنبال تامین منافع ملی و اهداف حیاتی خود بوده و در این مسیر در مقیاس وسیع دست به اقدامات جنایتکارانه بزنند. تا پیش از جنگ جهانی دوم برخی از دولت ها بدون توجه به حقوق طبیعی انسان ها و شاید در غیاب حقوق بین الملل موضوعه که دارای ضمانت اجرایی باشد، موازین حقوق بشری را آشکارا نقض و از ابراز آن نیر ابائی نداشتند و البته این اقدامات به طور کلی دو دلیل عمده داشت. اول احساسات ناسیونالیستی و تمایل برای بازگشت به دوران شکوه و عظمت امپراطوری های گذشته که موجب حرکت های امپریالیستی نژاد پرستانه میگردید و دوم نیاز برای بدست آوردن منابع زیرزمینی و نیروی کار ارزان و یا حتی مجانی و گشایش بازارهای جدید برای افزایش توان اقتصادی. در هر صورت دولت ها بدون توجه به حقوق فردی انسانهایی که ناخواسته درگیر جنگ می شدند و تنها به بهانه تامین منافع ملی و با پیروی از سیاست خارجی خویش اقدامات جنگ طلبانه را در فضای بین الملل پس از جنگ جهانی اول پیگیری نموده و موجبات فراهم شدن زمینه برای جنگ جهانی دوم را عملی نمودند.

ایتالیا در سال ۱۸۹۶ به منظور تصرف اتیوپی به این کشور آفریقایی شمالی حمله کرده و شکست خورده بود. در سال ۱۹۱۸ و پس از پایان جنگ جهانی اول نیز علیرغم همکاری با

نیروهای متفقین نتوانسته بود سهم مناسبی از پیمان ورسای فراهم نماید. بنابراین در سال ۱۹۳۶ ارتش فاشیستی این کشور به فرمان موسیلینی با هدف ایجاد مجموعه مستعمرات در شاخ آفریقا به کشور مذکور هجوم برد و پس از چندین ماه مقاومت نیروهای اتیوپی و البته به لطف استفاده از گازهای سمی و سلاح‌های شیمیایی کشتار جمعی موفق به تسخیر این کشور آفریقایی شمالی و اشغال آن تا سال ۱۹۴۱ گردید. بسیاری از اسرای آفریقایی در طول این نبرد بلافاصله کشته شدند و تعدا تلفات آفریقایی‌ها قریب ۵۰۰ هزار نفر برآورد گردید که بسیاری از آنان مردم غیر نظامی و بی دفاع این کشور بودند که ناخواسته درگیر سیاست‌های سلطه طلبانه یک ایدئولوژی گردیده بودند. در همان سال موسیلینی تاسیس امپراطوری رم را اعلام نمود و هیتلر این امپراطوری را به رسمیت شناخت. نتیجه این کار انعقاد پیمان ضد کمیترون بین آلمان، ژاپن و ایتالیا بود که بر علیه کمونیسم و جلوگیری از توسعه این ایدئولوژی رسمیت یافته و موجب تشکیل مثلث آلمان نازی، ایتالای فاشیست، امپراطوری ژاپن و فجایع پس از آن گردید. (۲)

ارتش ژاپن در سال ۱۹۳۱ به بخش منچوری در شمال شرق چین حمله کرده و آن منطقه را به تصرف خود در آورد. در جریان اشغال منچوری توسط ژاپن قریب به بیست میلیون انسان جان خود را از دست دادند که قتل عام حدود سیصد هزار نفر از مردم عادی شهر نانجینگ بخشی کوچک از جنایات جنگی دولت ژاپن محسوب میگردد. این جنایات در میان تمام جنایات‌های علیه بشریت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که بسیاری از مردم سالخورده چین که شاهد وقایع وحشتناک آن دوران بودند هنوز تصویر سرهای بریده تلمبار شده روی یکدیگر و یا اجساد کودکان خردسالی که سرنیزه سربازان ژاپنی از یک سوی بدنشان فرو رفته و از سوی دیگر بیرون آمده و در هوا نمایش داده می شدند فراموش نکرده اند.

در سال ۱۹۳۹ پس از تجزیه چکسلواکی و تصرف آن توسط آلمان نازی، این بار هیتلر نگاهش را به لهستان دوخت. استالین که از مذاکرات فی مابین شوروی و طرف انگلیسی-فرانسوی توفیقی حاصل نکرده بود ضمن عقد پیمان عدم تجاوز با آلمان، خواب تقسیم لهستان و ایجاد کمربند امنیتی خود را در سر می پروراند و بر همین اساس در حمله به این کشور با هیتلر همگام گردید. ارتش شوروی در حین انجام عملیات‌های نظامی خود در لهستان حدود ۲۵ هزار نفر از اسرای لهستانی را اعم از نظامیان، هنرمندان و متفکران روشن فکر، در پائیز ۱۹۴۱ در جنگل کاتین قتل عام نمود. اخبار این قتل عام همچنان مخفی بود تا اینکه با حمله آلمان به شوروی و پیوستن ارتش سرخ به جبهه متفقین، نازی‌ها پرده از این جنایت برداشتند. هرچند که پس از پایان جنگ در دادگاه نورنبرگ مسئولیت این کشتار بر عهده ارتش نازی گذاشته شد اما سالها بعد تحقیقاتی صورت گرفت و ارتش سرخ استالین به عنوان مسئول اصلی فاجعه کاتین معرفی گردید. فاجعه‌ای که فقط به بهانه مبارزه با ضد انقلابیون صورت گرفت.

آلمان در اول سپتامبر ۱۹۳۹ و یک هفته پس از امضای پیمان عدم تجاوز با شوروی، به لهستان لشکرکشی کرد تا این دو کشور، غرب و شرق لهستان را میان خود تقسیم نمایند. اگرچه بعد ها اتحاد جماهیر شوروی به دلایلی به جمع متفقین پیوست و جبهه شرقی را بر علیه آلمان گشود و همچنین لهستان را که نیمی از آن را خود اشغال کرده بود از اشغال کامل آلمان نازی آزاد ساخت اما استالین در ارتکاب جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت دست کمی از هیتلر نداشت. از مهمترین جنایات علیه بشریت در طول تاریخ می توان به قتل عام یهودیان در اردوگاه های اروپا و مخصوصا اردوگاه آشویتس در لهستان اشاره کرد. ارتش آلمان نازی در خلال سالهای ۱۹۴۲ تا پایان جنگ نزدیک به یک و نیم میلیون انسان که اکثریت قریب به اتفاق آنها یهودی بودند را در این اردوگاه به طرز وحشتناکی قتل عام و اجساد آنان را به کوره های آدم سوزی یا گورهای دسته جمعی سپرد.

تمام این قتل عام ها بر اساس تحلیلی تاریخی از عملکرد جامعه یهودی اروپا بر علیه منافع آلمان در سالهای گذشته و علی الخصوص در خلال جنگ جهانی اول صورت گرفته بود. نازیسم این اعمال جنایتکارانه علیه بشریت را با نام **راه حل نهایی** برای پاکسازی نژادی و در جهت تامین منافع ملی مرتکب شد. در این اردوگاهها، اسراء و زندانیان با توجه به جنسیت، سن و وضعیت فیزیکی بدنی تقسیم بندی می شدند. جوانان نیرومند برای کار اجباری، سالخوردگان و کودکان و مادران برای مرگ در اطاق های گاز و برخی هم برای آزمایشات وحشیانه و غیرانسانی پزشکی انتخاب می شدند. گروه اول نیز پس از انجام کارهای طاقت فرسا و رسیدن به مرحله کارافتادگی به سمت اطاق های گاز هدایت گردیده و پس از خفگی، اجساد آنان به کوره های آدم سوزی سپرده می شد. نهایتا در ۲۷ ژانویه ۱۹۴۵ درهای اردوگاه آشویتس توسط سربازان شوروی گشوده شد و طنز تلخ تاریخ اینجاست که زندانیان از سربازان استالین به عنوان نجات دهندگان خویش یاد کردند، استالینی که در ابتدای جنگ به همراه هیتلر به لهستان یورش برده بود. درسی که تاریخ در این برهه زمانی به بشریت می دهد این است که دولت ها برای تامین منافع خویش و رسیدن به اهدافشان پا بر سر حقوق فردی انسانها می گذارند و همه جنایت های خویش را با لباس ناسیونالیسم مشروع جلوه می دهند. به طور کلی از میزان تلفات انسانی حاصل از جنگ جهانی دوم نمی توان آمار دقیقی ارائه داد اما به طور قطع می توان گفت بیش از شصت میلیون انسان نظامی و غیرنظامی در سراسر جهان جان خود را از دست دادند و این فاجعه انسانی حاصل سیاست های واقع گرایانه دولت ها و فراموش نمودن حقوق فردی انسانها بود.

اعلامیه جهانی حقوق بشر:

این اعلامیه به علت توجه به حق حیات، آزادی، امنیت فردی و عدالت اجتماعی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. حقوق بشر حقوقی است که شخص از این حیث که انسان است از آن

برخوردار می باشد. حقوق بشر در عین حال حقوقی غیر قابل سلب می باشد، زیرا فارغ از اینکه ما چگونه رفتار می کنیم، نمی توانیم براننده ی چیزی غیر از انسان باشیم. (۱) (نقیبی منفرد ۱۳۸۹: ۵۳). در دوره معاصر اندیشه ی حقوق بشر در منشور سازمان ملل متحد گنجانده شده و با تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ به عنوان رژیم بین المللی حقوق بشر، جنبه ی عملی پیدا کرد. (۲) (گیریفیتس، ۱۳۸۸: ۴۴۷).

اعلامیه مذکور شامل یک مقدمه و ۳۰ ماده است که در ماده ی نخست آن به آزادی و برابری افراد بشر و حاکمیت روح برادری در میان آنها اشاره شده است و در ماده های دیگر به طور کلی آزادی، برابری، امنیت، ممنوعیت شکنجه و برده داری، حق مراجعه فردی به هر دادگاه ذی صلاح، حق مالکیت، عدالت، رفاه و آموزش و پرورش از جمله ارزش ها و مفاهیم مهمی است که در اهداف حقوق بشری اعلامیه مذکور به آنها پرداخته شده است. اگرچه انتقاداتی به سازمان ملل متحد در مورد ابهامات و رویه اجرایی مواد حقوق بشر وارد می باشد، ولی اعتبار این مقررات دارای اهمیتی بین المللی است و در صلاحیت انحصاری مقررات داخلی دولت ها نیست. نقض حقوق بشر از سوی دولت ها رسیدگی بین المللی را مطلبی که در همین راستا جهت جلوگیری از اعمال نفوذ قدرت های بزرگ جهانی کمیسیون حقوق بشر بر اساس قطنامه ۱۵ مارس سال ۲۰۰۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، جای خود را به شورای حقوق بشر داده است. (۱) (شورای حقوق بشر، ۱۳۸۹: ۳۱-۵۲).

اما در این عرصه به نظر میرسد کارنامه عملی این شورا و این اعلامیه از مبانی نظری آن قدری مهمتر جلوه میکند، چه بسا که اعتقادات چهارده ماده ای ویلسون در منشور جامعه ملل بسیار زیبا می نمود اما بیش از ۲۰ سال نتوانست صلح و ثبات را برای جهان به ارمغان بیاورد. بنابراین در همین راستا به برخی از عملکردهای حاصل از اعلامیه ی حقوق بشر سازمان ملل متحد اشاره میکنیم.

بحران کوزوو:

پس از جنگ جهانی اول و نابودی امپراطوری عثمانی ملت های صربستان، کرواسی، بوسنی و هرزگوین، اسلوونی و مونته نگرو با یکدیگر متحد شده و کشور واحد یوگسلاوی را تشکیل دادند که در طول جنگ جهانی دوم به تصرف آلمان در آمد. اما پس از پایان جنگ و خروج ارتش نازی از این کشور جمهوری یوگسلاوی به رهبری مارشال تیتو اعلام موجودیت نمود. تیتو رهبری قدرتمند بود که مظهر وحدت ملی بشمار میرفت و توانسته بود این مجموعه قومیتی ناهمگن را به یکدیگر پیوند زده و در کنار هم حفظ نماید. اما با مرگ او در سال ۱۹۸۰ کشور به مدت ده سال به صورت شورای ریاست جمهوری اداره گردید تا اینکه با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تجزیه طلبی به یوگسلاوی نیز سرایت کرد. اول اسلوونی، سپس کرواسی و بعد بوسنی

هرزگوین خواستار استقلال گردیدند. ایالت کوزوو نیز در قسمت جنوبی یوگسلاوی با ترکیبی از آلبانیایی تبارها خواستار استقلال و جدایی از دولت مرکزی صربها گردیدند. اما اسلوبودان میلوسویچ به عنوان رئیس جمهور صرب سرزمین های بازمانده است یوگسلاوی با هرگونه اندیشه جدایی طلبی به شدیدترین شکل ممکن برخورد می نمود. درگیری میان جدایی طلبان کوزوو با ارتش جمهوری یوگسلاوی که شامل صربستان و مونته نگرو می شد از سال ۱۹۹۸ آغاز گردید. تنش ها به تدریج افزایش یافت و به مرگ هزاران آلبانیایی تبار کوزوو و اخراج بیش از ۸۰۰ هزار نفر از مردم غیر نظامی از خانه هایشان انجامید. (۱)(خادمی، ۱۳۸۷: ۱۸۹).

بحران مذکور از سوی سازمان ملل متحد به علت وقوع قتل عام، نسل کشی و پاکسازی قومی، تهدید علیه صلح و امنیت بین المللی تلقی و منجر به صدور قطعنامه ی ۱۱۶۰ از سوی شورای امنیت گردید. شورا قطعنامه مذکور را در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۹۸ در چارچوب فصل هفتم منشور تصویب و بر اساس آن یوگسلاوی مورد تحریم تسلیحاتی قرار گرفت. همچنین در آن، شورای امنیت از اعطای خود مختاری به کوزوو با حفظ وابستگی به حاکمیت و تمامیت ارضی یوگسلاوی حمایت نمود. (۲)(نوازی و فرج زاده، ۱۳۹۰: ۲۲۶). این قطعنامه از تمام انواع خشونت و اعمال تروریستی بر علیه افراد غیر نظامی انتقاد کرده و یوگسلاوی را مسئول ایجاد شرایط مناسب برای بازگرداندن آوارگان به خانه هایشان دانست. (همان، ۱۳۹۰: ۲۲۷). در این قطعنامه از وقایع صورت گرفته در کوزوو صراحتاً به عنوان فاجعه انسانی که به تمام معنی تهدیدی علیه صلح و امنیت بین المللی میباشد نام برده شده است. (۳)(ممتاز و نجفی اسفاد، ۱۳۷۹: ۱۳۵). اما به دلیل عدم دستیابی به یک نتیجه منطقی، شورای امنیت دومین قطعنامه را به شماره ی ۱۱۹۹ با مضمون قطعنامه قبلی صادر نمود. ناتو با اطمینان از اینکه در صورت مطرح شدن پیشنهاد دخالت نظامی در شورای امنیت، روسیه طرح مذکور را وتو خواهد نمود در قالب اقدام حمایتی بشر دوستانه دخالت نظامی خود در بحران کوزوو را آغاز و یوگسلاوی را بمباران نمود.

در ۱۴ می سال ۱۹۹۹ شورای امنیت سازمان ملل با صدور قطعنامه ی ۱۲۳۹ خواستار دسترسی سازمان ملل و نیروهای بشر دوستانه ی فعال در کوزوو به دیگر بخش های یوگسلاوی گردید. این قطعنامه ضمن ذکر موارد اشاره شده در قطعنامه های پیشین، بیشتر بر مسئله ی آوارگان تاکید داشت. (۴)(مقتدر، ۱۳۷۸: ۲۴۱-۲۴۲).

پس از صدور قطعنامه بعدی به شماره ی ۱۲۴۴، کوزوو تحت اداره ی سازمان ملل متحد قرار گرفت و هیئت ناظر سازمان، اهداف و اولویت های حقوق بشری نظیر رعایت حقوق اقلیت ها، امنیت افراد، حکومت قانون، احترام به مالکیت شخصی، رعایت دموکراسی، تقویت اقتصاد و ایجاد فرصت های شغلی را مد نظر قرار داد. (نوازی و فرج زاده، ۱۳۹۰: ۲۲۷-۲۲۹). همه

ی این اقدامات بشر دوستانه موجب ایجاد ثبات در یوگسلاوی و تامین امنیت فردی و جلوگیری از وقوع جنایات بیشتر علیه بشریت گردید .

در خصوص بحران کوزوو اقدامات سازمان ملل و شورای امنیت در آغاز کار مسالمت آمیز بود و قطعنامه های اولیه ضمن برخورداری از روح صلح طلبی ، جنبه ی توصیه ای داشت لذا به دلیل عدم توجه دولت یوگسلاوی به قطعنامه های مذکور ، ناتو بر مبنای اصل حقوقی مداخله ی بشر دوستانه عملیات خود را در کوزوو آغاز کرد . در واقع با توجه به عدم رعایت قطعنامه های شورای امنیت توسط جمهوری فدرال یوگسلاوی و خطر بروز فاجعه انسانی گسترده تر و تهدید جدی علیه صلح و امنیت منطقه ، ناتو کاربرد زور برای حمایت از حقوق بشر را مشروع و شورای امنیت نیز از این اقدام نظامی ناتو حمایت کامل به عمل آورد (ممتاز و نجفی اسفاد ، ۱۳۷۹ : ۱۲۳).

بحران لیبی :

در مورد بحران لیبی میتوان گفت با آغاز خیزش مردمی در شمال آفریقا و تسری نا آرامی های جهان عرب از تونس و مصر به لیبی در فوریه سال ۲۰۱۱ به دلیل اعتراضات مردمی در خصوص وضعیت نامناسب سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی ، حکومت معمر قذافی دست به واکنش خشونت بار و سرکوب شدید معترضان زد .(۱)(کاظمی و آقاعلیخوانی ، ۱۳۹۲ : ۵۴). حملات نیرو های وفادار به قذافی با توسل به سلاح های سنگین و ادوات پیشرفته نظامی به مردم ، خودداری آنها از توقف این حملات و اظهارات قذافی مبنی بر اعدام هرکسی که اسلحه به دست گیرد ، بستر لازم را برای واکنش جامعه بین المللی فراهم آورد .(۲)(داداندیش ، ۱۳۹۱ : ۱۷۸). اولین واکنش شورای امنیت به بحران لیبی در تاریخ ۲۲ فوریه ی سال ۲۰۱۱ در قالب یک جلسه ی مشورتی غیر رسمی بود که در آن از دولت ها خواسته شد به تعهدات خود در راستای حمایت از حقوق بشر و اقدامات بشر دوستانه عمل نماید .(کاظمی و آقاعلیخوانی ، ۱۳۹۲ : ۵۷).

شورای امنیت در قطعنامه ۱۹۷۰ ، ضمن محکومیت حملات سیستماتیک علیه غیر نظامیان در لیبی ، از نقض حقوق بشر در این کشور بشدت انتقاد نمود . قطعنامه مذکور در چارچوب فصل هفتم منشور و پس از شناسایی وضعیت لیبی به عنوان عامل تهدید صلح و امنیت بین المللی بود . در این قطعنامه ضمن اتخاذ تصمیماتی ، شورای امنیت اقدام به تحریم لیبی از جمله تحریم تسلیحاتی و مسدود کردن دارایی های تعدادی از مقامات این کشور نمود .(کاظمی و آقاعلیخوانی ، ۱۳۹۲ : ۵۷). شورای امنیت در گامی دیگر در راستای پیشبرد و ارتقای دکترین مسئولیت حمایت ، قطعنامه ۱۹۷۳ را در خصوص اوضاع لیبی به تصویب رساند . این قطعنامه ضمن محکومیت نقض حقوق بشر در لیبی

، صراحتاً به مسئولیت دولت لیبی در خصوص حمایت از مردم خود و آتش بس و ایجاد منطقه ی پرواز ممنوع تأکید می نماید. (داداندیش، ۱۳۹۲: ۱۸۳). بالاخره شورای امنیت در ۲۳ اکتبر سال ۲۰۱۱ با توجه به اعلامیه آزادی دولت انتقالی لیبی و عزل معمر قذافی از قدرت و بهبود اوضاع امنیتی کشور، پایان عملیات نظامی در لیبی را اعلام مینماید. (۱) (ن. کردونی و ر. کردونی، ۱۳۹۰: ۱۱۹).

نقش سازمان ملل متحد در پایبندی به مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر در هر دو بحران، پررنگ و کارساز به نظر می رسد. اگرچه این مسئله در بحران لیبی قدری مشهود تر میباشد که نشان دهنده فراگیری و بین المللی شدن پایبندی به حقوق بشر و حمایت از اقدامات بشر دوستانه و تامین صلح و امنیت بین المللی و پشتیبانی از حقوق فردی انسانهایی میباشد که در قالب اقلیت های قومی و مذهبی و یا مطالبات دموکراتیک قرار گرفته و یا حتی به عنوان دگراندیش در جامعه ای مورد شناسایی واقع میشوند.

بحران میانمار:

در سال ۱۸۲۴، کشور برمه توسط انگلستان اشغال و ضمیمه مستعمره هند گردید تا اینکه پس از پایان جنگ جهانی دوم و در سال ۱۹۴۸، برمه استقلال خود را از انگلستان بازیافت و به میانمار تغییر نام داد. حدود ۷۰ درصد جمعیت این کشور بودایی بوده و طبق قانون حقوق شهروندی مصوب سال ۱۹۸۲ از میان ۱۴۴ گروه اقلیتی، تعداد ۱۳۵ اقلیت از این حق برخوردار و الباقی من جمله بزرگترین این اقلیت ها یعنی مسلمانان روهینگیا، از حق شهروندی محروم شدند. این اقلیت قومی در ایالت راخین ساکن بوده و به زعم بوداییان افراطی اجداد آنان از مهاجران غیر قانونی و فاقد ریشه برمه ای هستند.

انکار حق شهروندی مسلمانان روهینگیایی موجب سلب تابعیت آنان و به طور کلی بی تابعیت شدن این اقلیت قومی گردید و چون افراد بدون تابعیت نمی توانند از حقوق شهروندی دولتی برخوردار شوند بنابراین در منازعات و مجادلات سیاسی تبدیل به قربانیان ظلم شده و حقوق فردی آنان نقض می گردد در حالیکه طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر هر انسانی حق دارد تابعیت و ملیتی از آن خود داشته باشد.

در مجموع اقدامات دولت میانمار که همگی ناقض بندهای اعلامیه جهانی حقوق بشر می باشد را می توان در چند مورد قید نمود: (۱) در سال ۱۹۸۲ طبق قانون مصوب دولت میانمار حق شهروندی و تابعیت ۹ اقلیت من جمله اقلیت مسلمانان روهینگیا سلب گردید که این اقدام ناقض بند ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر می باشد.

۲) بنا به دستور رئیس جمهور میانمار در سال ۲۰۱۵ کارت های شناسایی موقت بسیاری از روهینگایی ها باطل و از شرکت آنان در انتخابات پارلمانی آن سال جلوگیری بعمل آمد که این اقدام ناقض بند های ۲۰ و ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر می باشد.

۳) به دلیل سلب تابعیت اقلیت روهینگایی آنان از حق تحصیل در دانشگاهها و استخدام در مناصب دولتی محروم می باشند که این اقدام ناقض بندهای ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر می باشد.

۴) رفت و آمد و حق آزادانه تردد اقلیت قومی روهینگیا از روستا یا شهری به روستا یا شهر دیگری با محدودیت دولت محلی مواجه و آزادی نقل مکان از آنان سلب گردیده که این اقدام ناقض بند ۱۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر می باشد.

۵) در سال ۲۰۱۵ مجلس ملی میانمار قانون محافظت از نژاد و مذهب را تصویب کرد که به موجب آن ازدواج با مسلمانان روهینگیا و اقلیت های دینی که دارای مذهب متفاوت اقلیتی میباشند بدون اجازه دولت امکان پذیر نمی باشد که این اقدام ناقض بند ۱۶ و ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر می باشد.

در فوریه سال ۲۰۱۷، دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل اعلام نمود نیروهای میانمار به احتمال زیاد مرتکب جنایات علیه بشریت شده اند

و از سپتامبر همان سال این کمیساریا وضعیت ایالت راخین را یک پاکسازی قومی قلمداد نمود.

سازمان عفو بین الملل طی گزارشی ۴۷ صفحه ای در سال ۲۰۱۷ اعلام داشت بیش از ۵۳۰۰۰ نفر اقلیت روهینگایی تحت فشار نیروهای امنیتی و دولتی دچار کوچ اجباری به مرزهای بنگلادش گردیده اند. این سازمان جنایات صورت گرفته توسط دولت میانمار بر علیه اقلیت مسلمان روهینگیا را " جنایت علیه بشریت " نامید.

سازمان دیده بان حقوق بشر نیز طی یک گزارش ۵۶ صفحه ای ضمن اشاره به جنایات صورت گرفته مسئولیت اصلی این جنایات را متوجه دولت این کشور دانسته و به صراحت بیان داشته دولت میانمار مسئولیت مستقیم جنایات صورت گرفته علیه اقلیت مسلمان روهینگیا از جمله کشتار دسته جمعی، تجاوز، بازداشت های غیر قانونی، و آتش سوزی های مناطق مسکونی و تجاری این اقلیت را برعهده دارد.

کمیسر عالی سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر، زید رعد حسین، طی گزارش سال ۲۰۱۷ در خصوص جنایات روهینگیا، خشونت های صورت گرفته را مصداق بارز تسویه حساب نژادی و از موارد نقض آشکار حقوق بشر علیه مسلمانان دانست. زید رعد حسین در گزارش خود ضمن برشمردن جنایات صورت گرفته علیه اقلیت مسلمانان روهینگیا، دولت میانمار را مسئول مستقیم این جنایات سازمان یافته دانسته و آن را " جنایت علیه بشریت " و قابل پیگرد در دادگاههای بین المللی عنوان نمود.

حال مسئله این است که سازمان ملل متحد چه اقدام عملی در خصوص مسئله میانمار انجام داده است. در سال ۲۰۰۷ آمریکا و انگلیس پیش نویس قطعنامه ای را در محکومیت جنایات دولت میانمار علیه اقلیت مسلمان روهینگیا تهیه و به شورای امنیت ارائه دادند که با وتوی روسیه و چین مواجه گردید. این شورا در سال ۲۰۱۷ سه مرتبه اقدامات و جنایات دولت میانمار را در دستور کار خود قرار داد که نتایج هر سه جلسه، صدور بیانیه های توصیه آمیز و غیر اجرایی بوده است.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز بر اساس گزارشات سازمان ها و موسسات وابسته به سازمان ملل ضمن صدور چندین قطعنامه نسبت به نقض حقوق بشر در میانمار واکنش نشان داده و جنایات دولت و نظامیان میانمار را محکوم نموده است. آخرین قطعنامه کمیته سوم مجمع عمومی مربوط به فجایع میانمار قطعنامه شماره ۲۴۸/۷۲ می باشد که در ۲۴ دسامبر ۲۰۱۷ به تصویب رسید. با آنکه این قطعنامه با موافقت ۱۲۲ عضو مجمع به تصویب رسید لذا از سوی ۱۰ کشور من جمله روسیه، چین، سوریه و خود کشور میانمار رای منفی دریافت نمود و مورد پشتیبانی واقع نگردید.

شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد به عنوان یکی از مهمترین ارکان مجمع عمومی به کرات به موضوع میانمار و وقایع فاجعه بار ایالت راخین ورود کرده و هیات مستقل بین المللی را جهت انجام تحقیقات و تهیه گزارش در خصوص وقایع صورت گرفته و وضعیت حقوق بشر در ایالت راخین به میانمار اعزام نمود اما این هیئت تنها موفق شد از کشورهای مالزی و بنگلادش و وضعیت پناهجویان روهینگیا در این کشورها بازدید نموده و گزارش خود را به سازمان ملل متحد و شورای حقوق بشر ارسال نماید چرا که دولت میانمار هیچگاه به آنان اجازه ورود به ایالت راخین را صادر ننمود.

هر گاه در قلمرو یک دولت، حقوق بشر در سطحی گسترده نقض گردد و ارکان اصلی سازمان ملل متحد اعم از مجمع عمومی، شورای امنیت و شورای حقوق بشر رای به وقوع

جنایت علیه بشریت" و نسل‌کشی در منطقه مورد نظر دهند آنگاه طبق اصل مسئولیت بین‌المللی حمایت، سازمان ملل متحد و دولت‌های عضو وظیفه دارند طبق فصل هفتم منشور ملل متحد دخالت کرده و پس از صدور قطعنامه، اقدام اجرایی نمایند. لذا در خصوص میانمار به علت مخالفت کشورهای نظیر روسیه و چین اقدام بین‌المللی از طرف سازمان ملل متحد در جهت حمایت از اقلیت مسلمان

روهنیگیا در میانمار و مردم ستم‌دیده این منطقه میسر نگردید و حقوق فردی انسانهای بیگناه که چهار درصد جمعیت یک کشور را تشکیل می‌دادند، زیر پای دولت محوری حاکم بر فضای بین‌الملل پایمال گردید.

نتیجه‌گیری:

قلمداد نمودن دولت‌ها به عنوان تنها تابعان حقوق بین‌الملل موجب می‌گردد تمام عملکردهای بین‌المللی در جهت تامین منافع این دولت‌ها صورت گرفته و حقوق فردی انسانها تحت الشعاع خواسته‌ها و منافع دولت‌ها قرار گیرند و نتیجه‌ی چنین نگرشی به وقوع پیوستن رخدادها و حوادث جنایت‌بار توسط دولتمردان، تحت لوای ایدئولوژی، مذهب، منفعت‌طلبی و ناسیونالیسم خواهد بود. تجربیات تاریخی به ما نشان می‌دهند صرفاً "استناد نمودن به نظریاتی که در چارچوب واقع‌گرایی ارائه می‌گردند، موجب بروز رخدادهای ناگوار و گاه جنایات علیه بشریت می‌شوند که در جهت تامین منافع ملی کشورها یا تحقق اهداف ایدئولوژیک صورت می‌گیرند. از سوی دیگر کنار گذاشتن این دیدگاه‌های واقع‌گرایانه و تنها پرداختن به نظریات ایده‌آلیستی، موجب سایه افکندن اهداف ملی دولت‌ها بر سر اهداف بشر دوستانه و عدم تحقق حقوق فردی انسانها زیر چکمه‌ی دولتمردان و بازیگران عرصه بین‌الملل می‌گردند. بر همین اساس به نظر می‌رسد ایجاد تعادل میان دو گفتمان رئالیسم دولتی و ایده‌آلیسم غیر دولتی موجب رعایت بیشتر حقوق بشر در عرصه بین‌الملل خواهد گردید.

بر اساس آنچه گفته شد دولت محوری موجب برآورده شدن منافع ملی به بهای تضییع حقوق فردی انسان‌ها و پایمال شدن حقوق بشر می‌گردد. از سوی دیگر جایگزین نمودن فرد محوری به جای دولت محوری به معنای شناسایی افراد انسانی به عنوان تنها مخاطبان حقوق بین‌الملل، با در نظر گرفتن واقعیات عینی جامعه بین‌الملل و عملکرد منفی دولت‌های ملی که مهمترین بازیگران عرصه بین‌الملل هستند، کاری غیر عملی و غیر ممکن خواهد بود. بنابراین یک رهیافت واقع‌گرایانه با رویکردی ایده‌آلیستی می‌تواند بهترین گزینه ممکن برای تامین منافع ملی دولت‌ها و درعین حال رعایت حقوق فردی انسانها باشد که در همین راستا اقداماتی از این قبیل لازم

به نظر می رسد : تقویت سازمان ملل متحد به عنوان قدرت مافوق قدرت دولت ها ، ایجاد اصلاحات اساسی و بنیادین در اختیارات و عملکرد نهادهای وابسته به سازمان ملل علی الخصوص شورای امنیت و مجمع عمومی ، همچون لغو حق وتو در مسائل مربوط به حقوق بشر، تقویت نهادهای حقوق بشری و اعطای قدرت اجرایی و نظامی به شورای حقوق بشر خارج از اختیارات شورای امنیت و با تصویب اعضای مجمع عمومی سازمان ملل و تحت نظارت شورای حقوق بشر، اعطای مکانیسم جزایی به دیوان بین المللی دادگستری در جهت اجرای مجازات عملی برای ناقضان حقوق بشر و در نهایت اصلاح سیستم مالی سازمان ملل و تقسیم بار مالی آن به طور مساوی میان تمام کشورهای عضو به منظور جلوگیری از سوء استفاده قدرت های بزرگ و بهره برداری آنان از مکانیسم های سازمان ملل به نفع اهداف و منافع ملی خویش به بهانه تامین بخش اعظم نیازهای مالی سازمان ملل .

در نهایت می توان نتیجه گرفت که با ایجاد اصلاحات اساسی در ساختار، اختیارات و عملکرد های سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن و تقویت کلیه ی سازمان های غیر دولتی با اهداف

بشر دوستانه، می توان فضایی را در مناسبات بین المللی پدید آورد که در آن همچنان که دولت ها در جهت رسیدن به اهداف و تامین منافع ملی خویش تلاش می نمایند در عین حال به طور سخت

گیرانه ای تحت نظارت نهادهای حقوقی بین المللی قرار گیرند که دارای اختیارات و مکانیسم اجرایی می باشند تا در صورت نقض حقوق بشر چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین المللی در جهت مقابله با آن ، اقدامات اجرایی همچون تحریم های اقتصادی و نظامی و در صورت لزوم حمله نظامی حمایتی صورت بگیرد.

کردونی ، ندا و کردونی ، روزیه. (۲۰۱۱) "بحران لیبی و اقدامات شورای امنیت" ، فصلنامه مطالعات خاورمیانه ، جلد ۱۸ ، شماره ۳.

مقتدر ، هوشنگ. (۱۹۹۹) ، مداخله بشردوستانه: مورد کوزوو ، مجله سیاست خارجی ، سال سیزدهم ، اروپا ممتاز ، جمشید و نجفی اسفاد ، مرتضی. (۲۰۰۰) ، "بحران کوزوو و حقوق بین الملل" ، چشم اندازهای حقوقی ، مسئله. ۱۷-۱۸.

نقیبی منفرد ، حسام. (۲۰۱۰). حکمرانی خوب در پرتو جهانی شدن حقوق بشر ، تهران: م Institute مطالعات و تحقیقات حقوقی شهر دانش ، ص ۵۳.

نقیب زاده ، احمد (۱۳۸۷). تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل ، تهران: نشر قمس ، صص ۲۱۷ و ۲۱۸ ، چاپ ششم.

نوازانی ، بهرام و فرج زاده ، سکینه. (۲۰۱۱) ، شورای امنیت سازمان ملل متحد و تضاد بین اصل حق تعیین سرنوشت ملت ها و اصل حق حاکمیت ملی: مورد کوزوو ، مجله علوم سیاسی ، جلد. ۶ ، شماره ۴.

سریرام ، چاندرا ، لخوا. (۲۰۰۶). ادعاهای حقوق بشر در مقابل دولت: آیا حاکمیت واقعا در حال فرسایش است؟ مجله بین رشته ای حقوق بشر ، جلد ۱ ، ص ۱.

Howard-N, Uddin. (۲۰۱۵). وضعیت افراد فاقد تابعیت: تهدید پناهندگان روهمنگیایی در بنگلادش. در Hassmann R. & Walton-Roberts M. (ویرایشگران) ، حقوق بشر برای شهروندی: مفهومی لغزنده ص. ۶۲ انتشارات دانشگاه پنسیلوانیا.

شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد (۲۰۱۷). قطعنامه ۲۲/۳۴: وضعیت حقوق بشر در میانمار (۲۴ مارس ۲۰۱۷) ، ۲۰۱۷ ، <https://documentsdhsny.un.org/doc/UNDOC/GEN/G09۸/۰۸۱/۱۷https://documentsdhsny.un.org/doc/UNDOC/GEN/G09۸/۰۸۱/۱۷?OpenDocument> ، موجود در: <https://documentsdhsny.un.org/doc/UNDOC/GEN/G09۸/۰۸۱/۱۷https://documentsdhsny.un.org/doc/UNDOC/GEN/G09۸/۰۸۱/۱۷?OpenDocument> .enElement

شورای امنیت سازمان ملل متحد. (۲۰۱۷). بیانیه رئیس شورای امنیت (۶ نوامبر ۲۰۱۷) ، ۲۰۱۷ ، https://www.un.org/fa/ga/search/view_doc.asp?symbol=S/PRST/2017/22 ، موجود در: https://www.un.org/fa/ga/search/view_doc.asp?symbol=S/PRST/2017/22 .22/2017/PRST/

سازمان ملل. (۲۰۱۷). کمیسر عالی حقوق بشر ، بیانیه آغازین در شورای حقوق بشر در سی و ششمین جلسه. ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۷. ویدئو موجود در: <http://www.ohchr.org/EN/NewsEvents/Pages/DisplayNews.aspx?NewsID=۲۲۰۴۱&LangID=E>

زمانی ، سید قاسم. (۲۰۱۴). جامعه بین المللی و حقوق بین الملل ، تهران: انتشارات شهر دانش ، ص. ۲۱۲ ، چاپ دوم.

زولین ، پرویز (۱۹۸۸). مبانی حقوق بین الملل عمومی ، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ، وزارت امور خارجه ، ص ۱۳.